

تفسیر مفهومی اُولی الامر در نظام هندسی سوره نساء^۱

محمدعلی مجد فقیهی*

محمدعلی ریحانی نیا**

چکیده

خدای متعال در آیه ۵۹ نساء می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» ابهام موجود در این آیه پیرامون واژه «اُولی الامر» است که اینان چه کسانی‌اند که اطاعت آنان در ردیف اطاعت خدا و رسول قرار گرفته و به طور مطلق واجب گردیده است. در مقاله حاضر با تحلیل مفهومی اُولی الامر در نظام هندسی سوره نساء، کوشش شده تا مسئله فوق مورد تبیین قرآنی قرار گیرد. روش تحقیق تحلیلی - استدلالی و استنباطی با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و نرم افزاری است. نظام هندسی سوره نساء ترسیم‌کننده نظام خانواده و نظام جامعه و روابط اجتماعی مسلمانان می‌باشد. بر پایه آموزه‌های این سوره، عدل و امانت؛ ریشه حکومت اسلامی و اطاعت از خدا و رسول و اُولی الامر، اساس جامعه اسلامی است. از نگاه قرآن کریم هر صاحب فرمان یا هر صاحب شأنی، اُولی الامر نیست. مهم‌ترین شاخصه‌های اُولی الامر در نظام هندسی سوره نساء عبارتند از: ضدیت با طاغوت، حق حاکمیت، برگزیدگان الهی از میان مردم، برخورداری از علم آسمانی و الهی، صاحب مُلک عظیم، عدل و امانت و عصمت. معیار قرار گرفتن چنین شاخصه‌هایی برای شناخت اُولی الامر، تشخیص مصداق آن را آسان می‌نماید.

واژگان کلیدی

آیه ۵۹ نساء، تفسیر کلامی، اُولی الامر، نظام هندسی سوره.

۱. این مقاله مستخرج از رساله دکتری دانش‌آموخته محترم است.

m110faghihi@yahoo.com

*. عضو هیئت علمی گروه معارف قرآن و حدیث دانشگاه معارف اسلامی.

** دانش‌آموخته دکتری مدرسی معارف اسلامی گرایش قرآن و متون اسلامی دانشگاه معارف اسلامی (نویسنده مسئول).

reyhani_nia@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۹/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۶/۱۵

طرح مسئله

آیه اولی الامر از آیات مهم و کلیدی قرآن و از موضوعات اساسی و بنیادین است و همواره مورد گفتگوی مفسران قرآن و اندیشمندان اسلامی بوده است. در این آیه شریفه که در سوره نساء قرار دارد، به اطاعت مطلق از خدا و رسول و اولی الامر فرمان داده شده است. ابهام موجود در آیه پیرامون واژه اولی الامر می‌باشد که اینان چه کسانی هستند؟ و چه شاخصه‌هایی باید داشته باشند؟

آیات اطاعت از خدا و رسول در قرآن فراوان است. (ر. ک: آل عمران / ۳۲ و ۱۳۲؛ نساء / ۱۳، ۵۹، ۶۴، ۶۹ و ۸۰؛ مائده / ۹۲؛ انفال / ۱، ۲۰ و ۴۶؛ توبه / ۷۱؛ نور / ۵۲ و ۵۴؛ احزاب / ۳۳، ۶۶ و ۷۱؛ محمد / ۳۳؛ فتح / ۱۷؛ حجرات / ۱۴؛ مجادله / ۱۳؛ تغابن / ۱۲) در تمام آیات فوق، اطاعت خدا و رسول به تنهایی ذکر شده است، فقط یک مورد استثناء دارد و آن آیه شریفه «اولی الامر» (نساء / ۵۹) می‌باشد که افزون بر اطاعت خدا و رسول، به اطاعت مطلق از اولی الامر نیز فرمان داده است. بر این پایه نظام هندسی و سیاقی سوره نساء، می‌بایست تبیین‌کننده اصطلاح اولی الامر باشد.

پژوهش‌های صورت گرفته درباره اولی الامر، در بیشتر موارد بررسی تطبیقی پیرامون مصداق آن بوده و از مفهوم‌شناسی قرآنی اصطلاح اولی الامر غفلت گردیده است. از این رو مفسران فریقین در مصداق‌شناسی اولی الامر، دچار اختلاف نظر گردیده‌اند. بر این پایه مقاله حاضر به تحلیل مفهومی اولی الامر در نظام هندسی سوره نساء می‌پردازد.

مفهوم‌شناسی اصطلاح‌ها

در ادامه به بررسی مفاهیم اصلی مقاله حاضر؛ در واژه «اولی الامر» و «مفهوم» پرداخته می‌شود:

۱. اولی الامر

واژه «اولی الامر» یک اصطلاح قرآنی است که در دو آیه ۵۹ و ۸۳ سوره نساء به کار رفته است و از دو کلمه «أولی» و «الامر» ترکیب یافته است. لغت‌شناسان گفته‌اند: «أولوا» به معنای «ذوو» است و جمعی است که مفرد از لفظ خود ندارد، یا اسم جمع است و مفرد آن «ذو» است و جز برای جمیع مردم استعمال نمی‌شود. (ر. ک: فراهیدی، ۱۴۱۰: ۸ / ۳۷۰؛ جوهری، بی تا: ۶ / ۲۵۴۴؛ ابن سیده، بی تا: ۱۰ / ۳۹۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱ / ۲۷؛ فیروزآبادی، بی تا: ۴ / ۴۷۲؛ زبیدی، بی تا: ۲۰ / ۳۶۹) برخی از کاربردهای قرآنی اولی و اولوا عبارتند از: «أولی الامر»، «أولی النعمه»، «أولوا الطول»، «أولی القوه»، «أولوا العلم»، «أولی الثهی»، «أولوا الأرحام»، «أولی القربی»، «أولی الأیدی»، «أولی الأبصار»، «أولی الألباب»، «أولوا الفضل»، «أولوا العزم»، «أولی أجنحه». تمام کاربردهای

قرآنی این واژگان تنها برای انسان‌ها و ملائکه است و این کاربردها حکایت از آن دارد که در مفهوم این الفاظ، در کنار مالکیت و مصاحبت، باید اندیشه و اختیار را نیز در نظر داشت.

اما برخلاف «أولوا»؛ «ذووا» در قرآن برای حیوان، جماد و نبات نیز به کار رفته است. (ر.ک: انعام / ۱۴۶؛ ابراهیم / ۳۷؛ مرسلات / ۳۰) این اختلاف استعمال، به اختلاف میان انسان‌ها، حیوان‌ها، جماد و نبات‌ها ارتباط می‌یابد و مهم‌ترین وجه تمایز انسان با حیوان، جماد و نبات، عقل و اختیار انسان‌ها است. بنابراین بر خلاف «ذووا»، در مفهوم واژه «أولوا» اندیشه و اختیار، نقش اصلی را دارد و معادل دانستن آنها صحیح نیست. مؤلف *التحقیق* نیز درباره واژه «أولوا» می‌نویسد: این کلمه مشتق از «أول» است. (مصطفوی، بی‌تا: ۱ / ۱۸۰) دیدگاه نویسنده *التحقیق* را می‌توان مطابق با قرآن دانست و کلمات اُولی و أولوا را از ماده «أول» و به معنای تدبیر، ولایت و سیاست نمودن دانست. (ر.ک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۹۹؛ جوهری، بی‌تا: ۴ / ۱۶۲۸)

پس از بررسی واژه «أولی» نوبت به بررسی واژه «امر» می‌رسد. لغت‌شناسان دو معنای کلی برای واژه «امر» بیان نموده‌اند: «امر» به مفهوم؛ شأن، شیء، حالت و کار، که جمع آن امور است و «امر» به مفهوم طلب و فرمان، که در این صورت جمع آن اوامر است. (ر.ک: ابن فارس، بی‌تا: ۱ / ۱۳۷؛ ابن سبیده، بی‌تا: ۱۰ / ۲۹۸ - ۲۹۷؛ فیومی، بی‌تا: ۲ / ۲۱) در اینکه کدام معنای امر در اصطلاح اُولی الامر مقصود می‌باشد؟ نویسنده *المیزان*، مقصود از واژه «امر» در این تعبیر را، شأن و کارهایی می‌داند که مربوط به دین یا دنیای مؤمنان است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۳۹۱) اما عنایت به هم‌نشینی واژه «أولی الامر» با واژه «اطیعوا» در آیه شریفه اُولی الامر، و این که اطاعت به معنای امتثال فرمان می‌باشد؛ (ر.ک: فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲ / ۲۰۹؛ ابن فارس، بی‌تا: ۳ / ۴۳۲؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۲۹) معنای فرمان را در اصطلاح قرآنی اُولی الامر تقویت می‌نماید. بر این پایه می‌توان گفت: اُولی الامر به معنای صاحبان و اختیارداران فرمان؛ «فرمان‌داران الهی» است، که اختیاردار تمام امور می‌باشند.

۲. مفهوم

واژه «مفهوم» از نظر ساختار لغوی، اسم مفعول و به معنای تصویری است که از حقیقت اشیاء در ذهن ترسیم می‌شود. (مظفر، ۱۳۷۵: ۶۳) هدف از مفهوم‌شناسی، رفع ابهام ذهنی و تبیین ماهیت و چیستی اشیاء است. و مفهوم غیر از معناست؛ معنا همان حقیقتی است که لفظ برای آن وضع می‌گردد و مفهوم از آن حکایت می‌کند. بر این پایه هدف تحقیق پیش‌رو در بحث مفهوم‌شناسی؛ تبیین ماهیت و چیستی اُولی الامر بر اساس آیات قرآن و نظام هندسی سوره نساء می‌باشد، تا

مشخص گردد آیا از نگاه قرآن هر صاحب فرمان یا هر صاحب شأنی اولی الامر است، یا اینکه می‌بایست دارای شاخصه‌هایی خاص باشد.

۳. نظام هندسی

«نظام» از «نظم» گرفته شده و به معنای تشکیلات، سازمان، شیوه، روش، نظم و ترتیب است. (سیاح، ۱۳۹۰: ۲ / ۲۰۵۸) «هندسی» از هندسه گرفته شده و به معنای اندازه می‌باشد، هندسه علمی است که در آن از تعیین مساحت و مقادیر اشکال و خواص و احوال آنها بحث می‌شود. (سیاح، ۱۳۹۰: ۲ / ۲۳۰۷) مقصود از اصطلاح «نظام هندسی» کشف نظم و معماری سوره و فهم هندسی و بنایی آن است، که به تفسیر عمودی متن و تبیین علی و معلولی چیدمان و روابط آیات می‌پردازد. نظام هندسی هر سوره، چگونگی سازماندهی آیات سوره را تبیین می‌نماید.

نظام هندسی سوره نساء

صاحب نظران قرآنی نظام هندسی سوره نساء را ترسیم کننده نظام خانواده و نظام جامعه و روابط اجتماعی مسلمانان دانسته‌اند. نویسنده کتاب *المجتمع الاسلامی كما تنظمه سورة النساء* بر این باور است: «سوره نساء به سازماندهی جامعه اسلامی در سه حوزه؛ چگونگی روابط داخلی مسلمانان، ضوابط حکومت اسلامی و چگونگی مقابله با دشمنان، می‌پردازد». (ر.ک؛ محمد المدنی، ۱۴۱۲: ۱۵) بقاعی معتقد است: «مقصود سوره نساء، اجتماع بر توحید است و چون بزرگ‌ترین سبب در اجتماع و تواصل، خانواده است که زنان مدار آن هستند، لذا سوره نساء نامیده شده است». (بقاعی، ۱۴۰۴: ۵ / ۱۷۱ - ۱۶۹) غزالی می‌نویسد:

ثلث اول سوره نساء درباره خانواده؛ جامعه کوچک است و دو ثلث باقی‌مانده درباره امت و شئون آن؛ جامعه بزرگ است. پس محور سوره روابط اجتماعی و ضرورت استحکام آن می‌باشد. (غزالی، ۱۴۲۰: ۴۷)

نویسنده *زهرة التفاسیر* می‌نویسد:

قرآن کریم در این سوره روابط انسانی را تعیین نموده، ابتدا به رابطه انسان با خدا اشاره شده، سپس رابطه با یتیم، خانواده، اجتماع و ... بیان گردیده است. (أبوزهره، بی تا: ۳ / ۱۵۶۴)

در *تفسیر الکاشف* چنین آمده است:

سوره نساء با فرمان به تقوا آغاز می‌شود و بر محور آن، مسائل خانواده و جامعه بیان می‌گردد. ابتدا نظام خانواده و مسائل اقتصادی، حقوقی و اخلاقی خانواده را مطرح می‌کند؛ چراکه خانواده واحد بنیادین جامعه است و آن‌گاه به نظام جامعه می‌پردازد و احکام مربوط به امامت و حکومت و اطاعت از رهبران الهی و سرپیچی از رهبران طاغوتی را مطرح می‌سازد. (حجتی و بی‌آزار شیرازی، ۱۳۶۴: ۲ / ۱۹۵)

مؤلف تفسیر نمونه می‌نویسد:

این سوره در مدینه نازل شده؛ یعنی به هنگامی که پیامبر ﷺ دست در کار تأسیس حکومت اسلامی و ایجاد یک جامعه سالم انسانی بود، به همین دلیل بسیاری از قوانینی که در سالم‌سازی جامعه مؤثر است در این سوره نازل شده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳ / ۲۴۲)

بُستانی بر این باور است:

سوره نساء درباره خانواده و قضایای آن است. اول، وسط و آخرش درباره خانواده می‌باشد و از آیه ۳۶ به بعد؛ روابط اجتماعی طبقات مختلف جامعه بیان شده است. (بُستانی، ۱۳۸۰: ۱ / ۲۹۷)

از مطالعه مجموعی آیات سوره نساء به دست می‌آید، عدل و امانت؛ پایه حکومت اسلامی است و اساس جامعه اسلامی؛ اطاعت از خدا و رسول و اُولی الامر می‌باشد.

مفهوم‌شناسی اُولی الامر در نظام هندسی سوره نساء

از بررسی نظام هندسی و سیاقی سوره نساء چند شاخصه مهم در مفهوم‌شناسی اُولی الامر، استنباط می‌گردد که تشخیص مصداق آن را آسان خواهد نمود که در ادامه مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

۱. اُولی الامر و ضدیت با طاغوت

نخستین شاخصه‌ای که می‌توان مورد توجه قرار داد، مسئله ضدیت اُولی الامر با طاغوت می‌باشد. در آیات قبل و بعد از آیه اُولی الامر به موضوع طاغوت اشاره شده است، در آیه ۵۱ سوره نساء مسئله نهی از ایمان به جبت و طاغوت بیان گردیده و در آیه بعد از آیه اُولی الامر از تحاکم به طاغوت نهی صورت گرفته است. نویسنده *المنار* معتقد است: آیه اُولی الامر در مقابل آیه نهی از ایمان به جبت و طاغوت قرار دارد. (رشید رضا، ۱۴۱۴: ۵ / ۱۸۰) در روایت نیز چنین نقل شده است:

عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» فَكَانَ جَوَابَهُ «لَمْ تَرِ إِلَيَّ الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحَبِيبِ وَالطَّاعُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا» يَقُولُونَ لِأَتَمِّهِ الضَّلَالَةَ وَالِدُعَاةِ إِلَيَّ النَّارِ هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَهْدَى مِنَ آلِ مُحَمَّدٍ سَبِيلًا. (كلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۲۰۵؛ عیاشی، ۱۳۸۰: ۱ / ۲۴۶)

برید عجلی می‌گوید: از امام باقر عليه السلام درباره سخن خدای عزوجل: «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و اولی الامر را» (نساء / ۵۹) پرسیدم، جواب حضرت این آیه بود: «آیا کسانی را که از کتاب [آسمانی] نصیبی یافته‌اند ندیده‌ای؟ که به حجت و طاغوت ایمان دارند و درباره کسانی که کفر ورزیده‌اند می‌گویند: اینان از کسانی که ایمان آورده‌اند هدایت یافته‌ترند» (نساء / ۵۱) یعنی درباره پیشوایان گمراهی و رهبران دوزخ می‌گویند: آنها از آل محمد عليه السلام هدایت یافته‌ترند.

از مطالب پیش‌گفته استنباط می‌گردد، مفهوم دو آیه در مقابل یکدیگر قرار دارد. در یک آیه اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر است و در آیه دیگر نهی از ایمان به حجت و طاغوت، که لازمه طبیعی آن عدم اطاعت از حجت و طاغوت است. بر این پایه بایسته می‌نماید، تقابل و ضدیت با حجت و طاغوت در مفهوم واژه اولی الامر لحاظ گردد. بنابراین از نگاه قرآن اولی الامر کسی است که ضد طاغوت باشد و از باب «تُعرف الاشياء بأضدادها»، با شناخت حجت و طاغوت می‌توان به تحلیل مفهومی اولی الامر از منظر قرآن کریم پرداخت.

«حجت به معنای انسان رذل و فرومایه‌ای است که خیری در او نیست. در اصل حبس» بوده که برای مبالغه در رذالت «تاء» به جای «سین» آمده است. هر معبودی جز خدا را حجت گویند، ساحر و کاهن نیز حجت نامیده می‌شوند». (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۸۳ - ۱۸۲) مؤلف *التحقیق* می‌نویسد:

این واژه از کلمه عبری «جاب» گرفته شده و به معنای انسان متکبر کم‌خرد است. پس واژه «حجت» مانند واژه «طاغوت» نه عَلم و نه اسم برای بت است و نه بر ساحر و کاهن دلالت می‌کند، بلکه دلالت دارد بر انسان متکبر بی‌پاک که توجه به حق ندارد و برای او از بزرگی چیزی جز تظاهر نیست، پس آنچه را در او نیست، ادعا می‌کند و سخنش بدون عمل است و به چیزی تظاهر می‌کند که در او نیست. (مصطفوی، بی‌تا: ۲ / ۴۴)

«طغیان به معنای تجاوز از حد در نافرمانی و عصیان است و طاغوت هر تجاوزگر و هر معبودی است که غیر از خدای تعالی پرستیده شود». (ر.ک: جوهری، بی‌تا: ۶ / ۲۴۱۳ - ۲۴۱۲؛ ابن‌فارس،

بی تا: ۳ / ۴۱۲؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۲۱ - ۵۲۰) مؤلف *التحقیق* می نویسد: «طاغوت کسی است که طغیان و تجاوزش از حق شدید باشد و در مقابل خدا قرار گیرد». (مصطفوی، بی تا: ۷ / ۸۴) در برخی از تفاسیر بنا بر نقل بعضی از دیدگاه‌ها، مقصود از جبت و طاغوت دو بت دانسته شده است. (ر.ک: طوسی، بی تا: ۳ / ۲۲۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۳ / ۹۳؛ طبری، ۱۴۱۲: ۵ / ۸۴؛ رازی، ۱۴۲۰: ۱۰ / ۱۰۱) مؤلف تفسیر *تسنیم* در این باره می نویسد:

بعضی از مفسران این دو کلمه را نام دو بت دانسته‌اند، اما اگر نام بت هم باشند، عَلَمٌ بِالْغَلْبَةِ؛ یعنی اول به عنوان وصف بر بت‌ها اطلاق شده‌اند، آنگاه با گذشت زمان نام آنها شده‌اند. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۹ / ۱۵۵)

ایشان در تبیین کلمه طاغوت می نویسد: «معنای جامع آن، تمرد و تعدی از مرز عبودیت است که منشأ آن، پندار بی‌نیازی از خداست: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْفِي * أَنْ رَأَهُ اسْتَعْيَى». (علق / ۶ - ۷) پس آنچه در مقابل خدا قرار گیرد، طاغوت است و اطلاق آن بر شیطان یا بر فرعون، تطبیق مفهوم کلی بر مصداق است». (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۲ / ۱۶۴ - ۱۶۳)

مفسری دیگر معتقد است: «مراد از جبت و طاغوت، افرادی از سلاطین و حکام و امراء و ثروتمندان هستند که در اثر دارایی و حکومت و ثروت و استکبار، به مستضعفین تجاوز کرده و آنها را تحقیر می‌نمایند». (مصطفوی، ۱۳۸۰: ۶ / ۱۴)

بر پایه ادله لغوی پیش گفته در معنانشاسی جبت و طاغوت و قرینه لفظی متصل در آیه که بر آنان «هولاء» اطلاق گردیده است، نمی‌توان جبت و طاغوت را به دو معبود بی‌جان (نام دو بت) تفسیر نمود، بلکه آنها معبودهایی جان‌دار، فعال، متکبر و طغیان‌گر می‌باشند. از این رو نویسنده تفسیر *تسنیم* این نام‌گذاری را از باب عَلَمٌ بِالْغَلْبَةِ دانسته‌اند.

با توجه به تکرار واژه طاغوت و مشتقات آن در قرآن، شایسته می‌نماید در تبیین این واژه؛ معنانشاسی قرآنی آن نیز مورد توجه قرار گیرد. در آیه ۶۰ سوره نساء آمده: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ» و در جای دیگر آمده: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتِ». (نحل / ۳۶) نهی از رجوع به طاغوت و امر به اجتناب از آنها بیانگر آن است که مقصود از طاغوت اشخاص می‌باشد. (ر.ک: قرطبی، ۱۳۶۴: ۵ / ۲۴۹ - ۲۴۸)

در آیه دیگر طاغوت به عنوان شخصی که به مجموعه هدایت آسمانی و امر الاهی طغیان می‌کند، معرفی شده است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». (بقره / ۲۵۷)

بنابراین طاغوت کسی یا جریانی است که در مقابل خدا قرار دارد و پیروان دین را از نور به سوی ظلمت می‌کشاند. قرآن کریم در آیه دیگر می‌فرماید:

وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا. (إسراء / ۶۰)

در این آیه طغیان کبیر به شجره ملعونه در قرآن نسبت داده شده است که گروه خاصی از اشخاص می‌باشند و در جای دیگر فرموده: «وَ كَيْزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا». (مائده / ۶۴ و ۶۸) در این آیه طغیان قرین با کفر ذکر گردیده است، پس طاغوت‌ها در زمره کفار و نه در زمره موجودات بی‌جان می‌باشند.

بنابراین برپایه دلایل پیش‌گفته، مراد از جبت و طاغوت دو بت نیست، بلکه دو انسان متکبر و طغیان‌گر می‌باشد و در آیه مورد بحث می‌توان جبت و طاغوت را دو انسان متکبر و طغیان‌گر و منافق دانست که در صفوف مسلمانان حضور دارند و با یهود نیز ارتباط پنهانی دارند، از این رو یهود مشرکان و کفار قریش را به پیروی از آنان فرا خواندند.

بر این پایه درباره مفهوم‌شناسی اولی الامر بر اساس آیه فوق می‌توان گفت: اولی الامر کسی است که از هرگونه تکبر و طغیان‌گری در اندیشه و گفتار و رفتار به دور باشد و از جنس جبت و طاغوت نباشد، بلکه ضد جبت و طاغوت باشد. طاغوت کسی است که به مجموعه هدایت آسمانی و امر الاهی طغیان می‌کند و اولی الامر کسی است که تسلیم امر الاهی بوده و اظهارکننده و اجراکننده امر الاهی و هدایت آسمانی باشد. بنابراین اگر معنای ضدیت با جبت و طاغوت در مفهوم اولی الامر لحاظ گردد، تشخیص مصداق آن آسان خواهد بود و هر حاکم ستمگری را نمی‌توان مصداق اولی الامر دانست، بلکه چنین فردی مصداق جبت و طاغوت خواهد بود.

جالب است نه تنها در آیات قبل از آیه کریمه اولی الامر به موضوع طاغوت اشاره شده، بلکه بدون فاصله بعد از آیه اولی الامر نیز دوباره موضوع طاغوت محور بحث قرار گرفته است. خدای تعالی می‌فرماید:

أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَيَّ الْطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا. (نساء / ۶۰)

خدای سبحان در آیه فوق، بدان جهت ایمان گروهی از مسلمانان را ایمان ادعایی و پنداری معرفی کرده است، که در مرحله عمل به اقتضای ایمان‌شان عمل نکردند و حتی تصمیم به رجوع به

طاغوت از ناحیه مؤمنان خطاست؛ چه رسد به انجام آن و بر خلاف ادعای ایمان به قرآن و کتاب‌های آسمانی می‌باشد. نویسنده **تفسیر نمونه** درباره ارتباط آیه مذکور با آیه اُولی الامر می‌نویسد:

آیه فوق در واقع مکمل آیه گذشته است؛ زیرا آیه پیشین، مؤمنان را به اطاعت فرمان خدا و پیامبر و اُولی الامر و به داوری طلبیدن کتاب و سنت دعوت نمود و این آیه از اطاعت و پیروی و داوری طاغوت، نهی می‌نماید. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳ / ۴۴۵)

مفسری دیگر می‌نویسد:

این آیه با استفهام تعجب‌آمیز از پیامبر ﷺ از عمل کسانی نکوهش می‌کند که از اصل مستفاد از آیه قبلی که لزوم رجوع به معصوم بود، سر باز می‌زنند. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۹ / ۲۹۴)

یکی از مفسران اهل سنت نیز در این باره می‌نویسد:

مناسبت این آیه با قبلیش، آشکار است؛ زیرا خدای بلند مرتبه چون مؤمنان را به اطاعت خدا و رسول و اُولی الامر، فرمان داد، ذکر نموده که تعجب می‌کند از حال کسی که ادعای ایمان می‌کند و اراده نموده به طاغوت رجوع نماید و رسول را ترک گوید. (ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰: ۳ / ۶۸۸)

یکی از مفسران معاصر در تبیین کلمه طاغوت در این آیه می‌نویسد:

طاغوت نفری است که خواسته‌های منافق را در خصوماتش محقق می‌کند، لذا به این سبب منافق به حاکم اسلامی رجوع نمی‌کند و به طاغوت رجوع می‌نماید. (بُستانی، ۱۳۸۰: ۱ / ۳۲۶)

در تفسیری دیگر چنین آمده است:

اگر نگوییم منظور از طاغوت حکومت‌های جور و قدرت‌های ناروای حکومتی به طور کلی است که در مقابل حکومت‌های الهی طغیان کرده و سلطنت و حکومت برپا داشته‌اند، باید قائل شویم که اعم از قُضات و حُکام است؛ چون رجوع برای دادرسی و احقاق حقوق و کیفر متعدی غالباً با مراجعه به مقامات قضایی انجام می‌گیرد و باز حکم قضایی را مجریان که معمولاً آنها را حکومت‌کننده می‌شناسند، اجرا می‌کنند. حکومت‌های جور چه قُضات و چه مجریان و چه اصناف دیگر آنها طاغوتند. (حجتی و بی‌آزار شیرازی، ۱۳۶۴: ۲ / ۲۷۵)

بنابراین رجوع به طاغوت به طور مطلق حرام است و نباید آن را به خصوص تحریم قضاوت کردن طاغوت محدود کرد؛ زیرا قضاوت از شئون حکومت است و به طریق اولی، زمامداری و حاکمیت و سایر شئون حکومتی طاغوت حرام خواهد بود. از آیه فوق نیز به روشنی تقابل اولی الامر با حاکم طاغوتی، استنباط می‌گردد. بنابراین از نگاه قرآن اولی الامر کسی است که ضد طاغوت بوده و از هرگونه تعدی و طغیان‌گری به دور باشد.

۲. اولی الامر و حق حاکمیت

خدای تعالی در آیه ۵۳ سوره نساء می‌فرماید: «أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ تَقِيْرًا». این آیه در ادامه آیات قبل می‌باشد و می‌فرماید: «آیا آنان (اهل کتاب) نصیبی از حکومت دارند؟ [اگر هم داشتند،] به قدر نقطه پشت هسته خرمایی [چیزی] به مردم نمی‌دادند». این آیه می‌گوید یهود بهره‌ای از مُلک و حکومت بر مسلمانان ندارند که آن را به طاغوت‌ها واگذار نمایند. بر این پایه از این آیه به دست می‌آید: اولی الامر که در مقابل طاغوت قرار دارد، می‌بایست از مُلک و حق حاکمیت الهی برخوردار باشد. مُلک؛ «میم، لام و کاف اصل صحیحی است که بر قوت و قدرت در چیزی دلالت می‌کند». (ابن فارس، بی تا: ۵ / ۳۵۱) نویسنده *التحقیق* می‌نویسد:

اصل واحد در این ماده همان تسلط بر چیزی است از آن جهت که اختیار آن در دست شخص است. تسلط و مالکیت حقیقی و اصیل برای خدای متعال ثابت است، او مالک آسمان‌ها و زمین است و مالکی جز او نیست و هر مالک چیزی در مرتبه متأخر قرار دارد و به نحو مجاز و ظاهری است. (مصطفوی، بی تا: ۱۱ / ۱۶۳ و ۱۶۸)

علامه طباطبایی معتقد است:

مراد از مُلک، سلطنت بر امور مادی و معنوی هر دو است، در نتیجه شامل مُلک نبوت، ولایت و هدایت و نیز شامل مالکیت رقاب و ثروت می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۳۷۵)

مؤلف *تفسیر نمونه* نیز می‌نویسد:

یهود شایستگی حکومت مادی و معنوی بر مردم را ندارند، زیرا آن‌چنان روح انحصارطلبی بر آنان چیره شده که اگر چنان موقعیتی را پیدا کنند به هیچ‌کس، هیچ حقی، نخواهند داد و همه امتیازها را در دست به خودشان تخصیص می‌دهند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳ / ۴۲۱)

بنابراین واژه «مُلک» هرگونه مالکیت و سلطنت مادی و معنوی را شامل می‌شود و این حق اعطایی از سوی خدای تعالی می‌باشد؛ زیرا مالکیت و حاکمیت حقیقی فقط از آن خداست و خدا به هرکس این حق را واگذار نماید، شایسته آن خواهد بود. بر این پایه اُولی الامری که در مقابل جیت و طاغوت قرار دارد، می‌بایست از حق حاکمیت الهی و حق امر و نهی برخوردار باشد.

۳. اُولی الامر؛ برگزیدگان الهی از میان مردم

آیه ۵۴ سوره نساء به حسد اهل کتاب نسبت به آل ابراهیم اشاره دارد. مفسران اهل سنت مصداق آل ابراهیم را پیامبر اسلام ﷺ دانسته‌اند. (ر.ک: زمخشری، ۱۴۰۷: ۱ / ۵۲۲؛ مراغی، بی تا: ۵ / ۶۵؛ زحیلی، ۱۴۱۸: ۵ / ۱۱۲؛ طنطاوی، بی تا: ۳ / ۱۸۴) مفسران شیعه پیامبر ﷺ و امامان معصوم ﷺ را مصداق آل ابراهیم می‌دانند. (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۳ / ۹۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳ / ۱۵۶ - ۱۵۵؛ سزواری نجفی، ۱۴۰۶: ۲ / ۳۰۱؛ رازی، ۱۴۰۸: ۵ / ۳۹۷؛ بلاغی نجفی، ۱۴۲۰: ۲ / ۱۴۲) پُر واضح است هنگامی که پیامبر ﷺ جزء آل ابراهیم محسوب شود، خاندان آن حضرت نیز جزء آل ابراهیم می‌باشند.

کلید واژه «آل ابراهیم» در آیه فوق را می‌توان اشاره به مقام اصطفای آنان دانست؛ چراکه خدای تعالی در آیه ۳۳ آل عمران می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَالَمِينَ» و مقام اصطفاء و برگزیدگی بر عصمت آنان دلالت می‌نماید. (ر.ک: طوسی، بی تا: ۲ / ۴۴۱؛ رازی، ۱۴۲۰: ۳ / ۴۵۶؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۸ / ۲۷۸) بر این پایه می‌توان گفت: اُولی الامری که مورد بُخل و حسد اهل کتاب قرار دارد و یهود مردم را از پیروی آنان باز می‌دارند و به پیروی طاغوت‌ها فرا می‌خوانند؛ کسی است که از مقام اصطفاء و عصمت برخوردار می‌باشد. بنابراین اُولی الامر برگزیدگان الهی از میان مردم می‌باشند که با جعل و نصب الهی به چنین مقامی منصوب می‌شوند، چنان که سایر مناصب الهی، مانند: نبوت، امامت و خلافت نیز با جعل و نصب الهی صورت می‌گیرد.

۴. اُولی الامر و علم آسمانی

جمله «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» (نساء / ۵۴) گویای آن است که اُولی الامر که همان آل ابراهیم هستند، می‌بایست از علم به کتاب آسمانی و حکمت برخوردار باشند. امام رضا ﷺ می‌فرماید:

قال الله عزوجل: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» يعني الذين قرنهم بالكتاب و الحكمه و حسدوا عليهما. (صدوق، ۱۳۷۸: ۱ / ۲۳۰)

یعنی از اُولی الامری اطاعت کنید که خدای تعالی آنان را مقرون به کتاب و حکمت ساخته است و

چنین تفضل بزرگ الهی مورد حسد اهل کتاب قرار دارد.

برخورداری اولی الامر از علم آسمانی و الهی، پشتوانه حاکمیت، اقتدار، مشروعیت و عصمت آنان می‌باشد. عصمت اولی الامر به مفهوم اتصال ناگسستنی علم آنان به علم الهی است و هرگونه آگاهی از علم خدا باید توسط خود خدا انجام شود؛ در نتیجه اولی الامر باید همواره با علم الهی توسط خدای تعالی پشتیبانی شوند و علم الهی و آسمانی پشتوانه قدرت اولی الامر نیز خواهد بود؛ در این باره به آیات ذیل که درباره حضرت سلیمان و ملکه سبا می‌باشد، توجه کنید:

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ * قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا
 آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِي أَمِينٌ * قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ
 الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ
 رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌ كَرِيمٌ.
 (نمل / ۴۰ - ۳۸)

تخت ملکه سبا در سرزمین بسیار دوری از مرکز فرمانروایی و محل حضور حضرت سلیمان قرار داشت. به این سبب درخواست حضرت سلیمان برای حاضر کردن تخت ملکه از آن سرزمین دور، بسیار عجیب و پاسخ‌هایی که به این درخواست داده شد، عجیب‌تر به نظر می‌رسد. پاسخ اول، از سوی فرد قدرتمندی از جنیان داده شد، مدت زمانی که او برای انجام دادن این کار نیاز داشت، تا پایان زمان جلوس حضرت سلیمان عليه السلام در مجلس بود و این زمان بسیار کوتاه است. پاسخ دوم، از سوی فردی که دانشی از کتاب داشت اظهار شد، او می‌توانست تخت را در کمتر از چرخش چشمی نزد حضرت سلیمان عليه السلام حاضر سازد و تخت را در زمان مورد ادعایش حاضر ساخت. این زمان حتی در این روزگار که هزاران سال از آن واقعه می‌گذرد و پیشرفت‌های بزرگی در علم و تکنولوژی صورت گرفته، باز هم قابل تصور نیست و انتقال اجسام در چنین زمان بسیار کوتاهی ممکن نمی‌باشد. درباره چنین شخصی وصف قدرت به کار نرفته، بلکه از دانش او سخن به میان آمده است و سبب وجود چنین قدرتی، دانش آن شخص به کتاب آسمانی می‌باشد. بر این پایه بهره‌مندی اولی الامر نیز از علم آسمانی، ضروری می‌باشد و پشتوانه قدرت و مشروعیت آنان خواهد بود.

۵. اولی الامر؛ صاحب مُلک عظیم

از دیگر کلید واژه‌های مهم در آیه ۵۴ سوره نساء، «مُلک عظیم» است. برخی از مفسران فریقین مراد از مُلک عظیم را مقام نبوت دانسته‌اند. (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲: ۵ / ۸۹؛ ابن‌ابی‌حاتم، ۱۴۱۹: ۳ / ۹۸۰؛

سیوطی، ۱۴۰۴: ۲ / ۱۷۳؛ دخیل، ۱۴۲۲: ۱ / ۱۱۴) نبوت و ولایت: (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۳۷۷؛ بلاغی نجفی، ۱۴۲۰: ۲ / ۱۴۲) اما به دلایل ذیل نمی‌تواند مقصود از «مُلک عظیم»، مقام نبوت باشد:

۱. معنای نبوت در ایتاء کتاب و حکمت ذکر شده است؛ نزول کتاب و حکمت دلیل است بر این که آن شخص پیامبر است که بر او وحی نازل می‌شود، از این رو اگر مقصود از مُلک عظیم نیز نبوت باشد، تکرار رخ می‌دهد و تکرار به این صورت و بدون فاصله مُخل بلاغت کلام است.

۲. قرآن کریم تنها سه تن از پیامبران الهی؛ حضرت یوسف، حضرت داوود و حضرت سلیمان علیهم‌السلام را صاحب مُلک دانسته است. (ر.ک: یوسف / ۱۰۱؛ ص / ۲۰ و ۳۵) بنابراین نمی‌تواند مقصود از مُلک عظیم، مقام نبوت باشد.

عده‌ای دیگر از مفسران معنای مُلک عظیم را پادشاهی و حکومت و ملک مادی می‌دانند. (ر.ک: ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۲ / ۲۹۶؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۴ / ۱۵۸؛ طنطاوی، بی تا: ۳ / ۱۸۴؛ کاشانی، ۱۴۲۳: ۲ / ۸۴؛ کرمی حویزی، ۱۴۰۲: ۲ / ۲۳۹؛ سبزواری نجفی، ۱۴۰۶: ۲ / ۳۰۱)

این دیدگاه نیز به دلایل درون‌متنی ذیل نمی‌تواند مقصود باشد.

یک. لفظ «آتینا» با فاصله اندکی از هم، دو بار در این آیه تکرار شده است: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»، تکرار در اینجا از باب تأکید یا تعظیم است؛ اگر از باب تأکید باشد، خدا بر سر ملک دنیایی این همه تأکید نمی‌کند، اگر از باب عظمت باشد، خدا نسبت به ملک دنیایی اعتنائی ندارد و از آن به عنوان با عظمت یاد نکرده است.

دو. لفظ «مُلک» در این آیه به صورت نکره به کار رفته است، در صورتی که می‌توانست طبق سیاق آیه - که کتاب و حکمت را به صورت معرفه آورده است - مُلک را نیز به صورت معرفه به کار برد، اما این کار انجام نشده است. این که لفظ مُلک به صورت نکره آمده است، غرضی را می‌رساند. یکی از غرض‌هایی که در نکره آوردن لفظ وجود دارد، تعظیم و تفضیح است و تکرار لفظ «آتینا» و صفت «عظیم» به‌عنوان دو قرینه بر فخامت و بزرگی مُلک است. پس مراد از مُلک عظیم در این آیه نمی‌تواند ملک دنیایی باشد.

پس مقصود از «مُلک عظیم» چیست؟ با قرار دادن آیه مورد بحث در کنار آیه ابتلاء (بقره / ۱۲۴) می‌توان به معنای دقیق مُلک عظیم دست یافت. آیه مورد بحث را می‌توان به‌عنوان پاسخی به درخواست حضرت ابراهیم علیه‌السلام دانست، هنگامی که خدا مقام امامت را به ایشان عطا نمود، ایشان برای ذریه خود نیز این مقام را درخواست نمود. خدا به ایشان فرمود: عهد من به ظالمین نمی‌رسد. در این آیه خدای سبحان در ادامه همان سخن می‌فرماید: ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت و مُلک

عظیم دادیم. مُلک عظیم همان مقام امامت است که از مقام نبوت و رسالت بالاتر است و حضرت ابراهیم علیه السلام پس از مقام نبوت به آن دست یافت و آن را برای ذریه خود نیز درخواست نمود و خدای تعالی اعطای آن را به پاکان از ذریه ابراهیم علیه السلام وعده داد.

روایات اهل بیت علیهم السلام نیز مُلک عظیم را مقام امامت، خلافت و مُطاعیت امامان معصوم علیهم السلام دانسته‌اند:

علی بن ابراهیم قمی: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ» یعنی بالناس هاهنا أمير المؤمنين و الائمه علیهم السلام «علي ما آتاهم الله من فضله فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب والحكمة و آتيناهم ملكاً عظيماً» و هي الخلافة بعد النبوه و هم الائمه علیهم السلام. (قمی، ۱۳۶۷: ۱ / ۱۴۰)

– عن ابي خالد الكابلي عن ابي جعفر علیه السلام «مُلْكَاً عَظِيماً» أن جعل فيهم أئمة، من أطاعهم أطاع الله و

من عصاهم عصي الله، فهذا ملك عظيم «و آتيناهم مُلْكَاً عَظِيماً». (عباشی، ۱۳۸۰: ۱ / ۲۴۸)

– عن داود بن فرقد قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام و عنده إسماعيل ابنه علیه السلام يقول «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ

علي ما آتاهم الله من فضله» الآية قال: فقال الملك العظيم افتراض الطاعة». (همان)

بنابراین اولی الامر کسی است که از مُلک عظیم امامت و خلافت و اطاعت مطلق بهره‌مند باشد.

۶. اولی الامر و عدل و امانت

خدای تعالی در آیه ۵۸ سوره نساء می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا.

یکی از مفسران اهل سنت در تفسیر آیه فوق می‌نویسد:

این دو آیه (آیه مورد بحث و آیه بعدش؛ یعنی آیه اولی الامر) پایه حکومت اسلامی است و اگر در قرآن غیر از این دو آیه در این باره نازل نمی‌شد، مسلمانان را کفایت می‌کرد. هنگامی که آنان جمیع احکام را بر اساس این دو آیه بنا می‌نهادند. (رشید رضا، ۱۴۱۴: ۵ / ۱۶۸)

برخی دیگر از مفسران و قرآن‌پژوهان اهل سنت نیز، عدل و امانت را پایه حکومت اسلامی دانسته‌اند.

(ر.ک: أبوزهره، بی‌تا: ۳ / ۱۵۶۶؛ محمد المدنی، ۱۴۱۲: ۱۹) و آنان مخاطب آیه را همان والیان امور

می‌دانند که در آیه اولی الامر اطاعت‌شان واجب گردیده است. (ر.ک: زمخشری، ۱۴۰۷: ۱ / ۵۲۴؛ رازی،

۱۴۲۰: ۱۰ / ۱۱۲؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۵ / ۲۵۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۳ / ۶۳؛ خطیب، بی‌تا: ۳ / ۸۲۱)

لفظ امانات در این آیه مطلق است و شامل تمام امانات می‌شود، اما مفسران شیعه با توجه به روایاتی که ذیل آیه شریفه وجود دارد، به تطبیق آیه بر امامت پرداخته و آن را از مصادیق بارز امانت دانسته‌اند:

- علی بن ابراهیم قمی: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» قال فرض الله علي الإمام أن يؤدي الأمانة إلي الذي أمره الله من بعده ثم فرض علي الإمام أن يحكم بين الناس بالعدل فقال «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» ثم فرض علي الناس طاعتهم. (قمی، ۱۳۶۷: ۱ / ۱۴۱)؛

و فی روایه ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلام قال «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» قال أمر الله الإمام أن يدفع ما عنده إلي الإمام الذي بعده و أمر الله الأئمة أن تحكوا بالعدل و أمر الناس أن يطيعوهم. (عیاشی، ۱۳۸۰: ۱ / ۲۴۹ - ۲۴۸)

روایات فوق مخاطب آیه را خود ائمه علیهم السلام می‌دانند و دو دستور سپردن امانت به اهلس و حکم به عدل خطاب به آنان صادر گردیده است و مقام امامت، مصداق امانت معرفی شده است. بر این پایه مفهوم عام امانت شامل مقام امامت نیز می‌شود و امامت جزء مصادیق بارز امانت و از والاترین امانات است. پس مخاطب آیه در هر دو فقره واحد است و آن صاحب مقام امامت می‌باشد و آنان والیان حقیقی امور خواهند بود.

امانت‌داری از ویژگی‌های اخلاقی و صفات پسندیده می‌باشد و در میان همه اقوام و ملت‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و عموم انسان‌ها با هر عقیده و مذهبی امانت‌داری را ارج نهاده و شخص امانت‌دار را می‌ستایند. در شریعت اسلام نیز امانت از اهمیت و جایگاه والایی برخوردار است و قرآن کریم مسلمانان را به حفظ امانت دیگران سفارش کرده است و یکی از ویژگی‌های مؤمنان راستین را امانت‌داری آنان دانسته است: «قَدْ افْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ... وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ». (مؤمنون / ۱ و ۸) و در آیات متعددی از انبیای الهی، به عنوان فرستادگانی امین یاد کرده است: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ». (شعراء / ۱۰۷، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۶۲، ۱۷۸؛ دخان / ۱۸) بنابراین اولی الامر نیز مانند رسولان الهی می‌بایست امین باشد.

در تفسیر فراز «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» در یکی از تفاسیر چنین آمده است:

خطاب به کسانی است که زمام امور را در دست داشته حکومت می‌کنند نه قضاوت؛ چه قاضی قضاوت می‌کند نه حکومت به تمام معنای کلمه. اساساً قضاوت یکی از رشته‌های حکومت و یکی از کارهای حکومتی است. پس باید قائل شویم که آیه شریفه «وَإِذَا حَكَمْتُمْ» در مسائل حکومت ظهور دارد و قاضی و همه حکومت‌کنندگان را شامل می‌شود. (حجتی و بی‌آزار شیرازی، ۱۳۶۴: ۲ / ۲۷۲)

یکی از مفسران اهل سنت نیز در تبیین واژه حکم می‌نویسد:

حکم کردن در میان مردم اقسامی دارد، یکی از آنها ولایت و قضاوت عامه است و دیگری تعیین شخصی معین است در قضیه خاصی که دو نفر با یکدیگر دشمنی دارند. پس بر هر کسی که حکم می‌کند، واجب است که به عدل حکم نماید. (رشید رضا، ۱۴۱۴: ۵ / ۱۷۲ - ۱۷۱)

قرآن کریم هدف از فرستادن رسولان الهی را اقامه عدل می‌داند: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (حدید / ۲۵) چنان که در آیه دیگر فرموده: «بِأَيِّ دَاوُدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...» (ص / ۲۶) بنابراین عدل و امانت پایه حکومت اسلامی است و اولی الامری که می‌خواهد پس از رسول خدا ﷺ عهده‌دار حکومت اسلامی گردد، واجب است که مانند پیامبران الهی امین و عدل مطلق باشد.

۷. اولی الامر و عصمت

در آیه اولی الامر به اطاعت مطلق از خدا و رسول و اولی الامر فرمان داده شده است. آیا آیه اولی الامر خود معیار و ضابطه‌ای برای شناخت آنان معرفی می‌نماید؟ در نگاه ابتدایی، به‌ویژه برای کسانی که با منطق و متدلوژی فهم قرآن آشنا نیستند، گمان می‌رود که آیه یادشده هیچ ضابطه و معیار خاصی در مورد ویژگی‌ها و اوصاف اولی الامر تعیین نکرده است؛ اما ژرف‌کاوی و تحلیل دقیق و فنی آیه شریفه، نتیجه‌ای جز این دارد. پیوند اجزاء و مفاهیم آیه و پرتو افشانی آنها در یکدیگر نشان‌گر وجود برجسته‌ترین سنجه و ملاک؛ یعنی عصمت اولی الامر است.

چگونگی کشف عصمت اولی الامر از آیه

یک. امر به اطاعت از اولی الامر در آیه شریفه همچون اطاعت از خدا و رسول، مطلق ذکر شده و هیچ قید و شرطی ندارد.

دو: اطلاق اطاعت از اولی الامر تنها در صورتی ممکن است که اولی الامر، از هر گناه و انحرافی معصوم باشد. نتیجه: پس واجب است اولی الامر معصوم باشد.

اگر اولی الامر معصوم نباشد و دچار خطا و انحراف شود و با این فرض به لحاظ اطلاق وجوب اطاعت، فرمان‌بری از او واجب و لازم باشد، در این صورت چند اشکال رخ می‌نماید:

۱. برخلاف شعار اساسی و راهبردی اسلام است که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «لا طاعة لمخلوق فی

معصیه الخالق». (صدوق، ۱۴۱۳: ۴ / ۳۸۱؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۲ / ۱۷۷)

۲. موجب اجتماع امر و نهی در متعلق واحد می‌شود؛ زیرا به حکم کلی شرع، مبنی بر لزوم خودداری از معصیت، باید از آن اجتناب کرد؛ ولی به حکم لزوم اطاعت از اُولی الامر، باید به آن عمل کرد.

۳. در این صورت امکان امتثال اطاعت خدا و رسول وجود ندارد و در کلام خدا تناقض و نقض غرض رخ می‌دهد، درحالی که تناقض در کلام الهی محال است. این تناقض تنها در صورتی حل می‌شود که اُولی الامر معصوم باشد و این آیه مطلق است و هیچ قیدی ندارد و قرآن در هیچ جای دیگر نیز قیدی برای آن نیاورده است، پس می‌بایست آنان معصوم باشند.

از پیامبر ﷺ نیز روایت شده است که فرموده:

اتما امر بطاعه اُولی الامر لاَئهم معصومون مطهرون لا یأمرون بمعصیه الله. (هلالی، ۱۴۰۵: ۸۸۴ / ۲)

امام علی علیه السلام نیز می‌فرماید:

انما الطاعة لله عزوجل و لرسوله و لولایة الامر و اتما امر بطاعة اُولی الامر لاَئهم معصومون مطهرون لا یأمرون بمعصيته. (صدوق، ۱۳۸۵: ۱ / ۱۲۳؛ ۱۳۶۲)

بنابراین، آیه شریفه تنها با عصمت اُولی الامر سازگار است و غیر از آن را بر نمی‌تابد. این مسئله مورد قبول برخی از مفسران برجسته اهل سنت، چون فخر رازی نیز قرار گرفته است. (ر.ک: رازی، ۱۴۲۰: ۱۰ / ۱۱۳) هرچند فخر رازی در تشخیص مصداق معصومان به خطا رفته و آنان را اهل حل و عقد یا اجماع امت دانسته است. بر این پایه، عصمت؛ مهم‌ترین شاخصه برای شناخت اُولی الامر می‌باشد، که از خود آیه شریفه اُولی الامر استنباط می‌گردد.

نتیجه

خدای سبحان که مؤمنان را به اطاعت مطلق از اُولی الامر فرمان داده است، می‌بایست آنان را به جامعه ایمانی معرفی نماید، تا تکلیف خارج از توان مؤمنان صورت نگیرد. نظام هندسی و سیاقی سوره نساء که ترسیم‌کننده نظام خانواده و نظام جامعه و روابط اجتماعی مسلمانان است، تبیین‌گر اصطلاح قرآنی اُولی الامر می‌باشد؛ چراکه تنها در این سوره بر خلاف دیگر آیات اطاعت خدا و رسول، به اطاعت مطلق از اُولی الامر نیز در ردیف اطاعت از خدا و رسول فرمان داده شده است.

از منظر قرآن کریم هر صاحب فرمان یا هر صاحب شأنی، اُولی الامر نیست، بلکه مهم‌ترین شاخص‌های اُولی الامر در نظام هندسی سوره نساء، عبارتند از: ضدیت با طاغوت، حق حاکمیت،

برگزیده الهی از میان مردم، برخورداری از علم آسمانی و الهی، صاحب مُلک عظیم، عدل و امانت و عصمت. معیار قرار گرفتن چنین شاخص‌هایی برای شناخت اُولی الامر، تشخیص مصداق آنان را آسان می‌نماید و اُولی الامر را در مصداقی خاص و انحصاری متعین خواهد ساخت، که جز خدای تعالی کسی به آن علم ندارد و تنها باید از طریق وحی معرفی گردد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، ۱۴۱۹ ق، *تفسیر القرآن العظیم*، ریاض، مکتبه نزار، چ ۳.
- ابن سیده، علی بن اسماعیل، بی تا، *المحکم و المحيط الاعظم*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابن عاشور، محمد طاهر، ۱۴۲۰ ق، *التحریر و التنویر*، بیروت، مؤسسه التاریخ.
- ابن فارس، احمد، بی تا، *معجم مقاییس اللغة*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۱۴۱۹ ق، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، چ ۳.
- ابو زُهره، محمد، بی تا، *زُهره التفاسیر*، بیروت، دار الفکر العربی.
- ابو حیان اندلسی، محمد بن یوسف، ۱۴۲۰ ق، *البحر المحيط فی التفسیر*، بیروت، دار الفکر.
- بُستانی، محمود، ۱۳۸۰، *التفسیر البنائی للقرآن الکریم*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- بقاعی، ابراهیم بن عمر، ۱۴۰۴ ق، *نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور*، قاهره، دار الکتب الاسلامی.
- بلاغی نجفی، محمدجواد، ۱۴۲۰ ق، *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*، تهران، بنیاد بعثت.
- جواد آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، *تفسیر تسنیم*، قم، اسراء.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، بی تا، *الصحاح*، بیروت، دار العلم للملایین.
- حجتی، سیدمحمدباقر و عبدالکریم بی آزار شیرازی، ۱۳۶۴، *تفسیر کاشف*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- خطیب، عبدالکریم، بی تا، *التفسیر القرآنی للقرآن*، بی جا، بی نا.
- دخیل، علی بن محمدعلی، ۱۴۲۲ ق، *الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز*، بیروت، دار التعارف، چ ۲.

- رازی، ابوالفتح حسین بن علی، ۱۴۰۸ ق، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، *مفاتیح الغیب / التفسیر الکبیر*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ ۳.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *مفردات الفاظ القرآن*، بیروت، دار القلم.
- رشید رضا، محمد، ۱۴۱۴ ق، *تفسیر القرآن الحکیم الشہیر بتفسیر المنار*، بیروت، دار المعرفة.
- زبیدی، مرتضی، بی تا، *تاج العروس*، بیروت، دار الفکر.
- زحیلی، وهبة بن مصطفى، ۱۴۱۸ ق، *التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج*، بیروت و دمشق، دار الفکر المعاصر، چ ۲.
- زمخشری، جارالله محمود بن عم، ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل*، بیروت، دار الکتب العربی، چ ۳.
- سبزواری نجفی، محمد بن حبیب‌الله، ۱۴۰۶ ق، *الجدید فی تفسیر القرآن المجید*، بیروت، دار التعارف.
- سیاح، احمد، ۱۳۹۰، *فرهنگ بزرگ جامع نوین*، تهران، انتشارات اسلام، چ ۹.
- سیوطی، جلال‌الدین، ۱۴۰۴ ق، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۳۷۸ ق، *عیون اخبار الرضا*، تهران، نشر جهان.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۳۸۵، *علل الشرائع*، قم، کتاب‌فروشی داوری.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۴۱۳ ق، *کتاب من لا یحضره الفقیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۲.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، تهران، ناصر خسرو، چ ۳.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ ق، *جامع البیان عن تأویل آی القرآن*، بیروت، دار المعرفة.
- طنطاوی، سید محمد، بی تا، *التفسیر الوسیط للقرآن الکریم*، قاهره، تحفة مصر.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ ق، *کتاب التفسیر*، تهران، چاپخانه علمیه.
- غزالی، محمد، ۱۴۲۰ ق، *نحو تفسیر موضوعی لسور القرآن الکریم*، قاهره، دار الشروق، چ ۴.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ ق، *کتاب العین*، قم، هجرت، چ ۲.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، بی تا، *القاموس المحیط*، بیروت، دار الکتب العلمیه.

- فیومی، احمد بن محمد، بی تا، *المصباح المنیر*، قم، دار الهجرة، ج ۲.
- قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، *الجامع لاحکام القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۷، *تفسیر قمی*، قم، دار الکتب، ج ۴.
- کاشانی، فتح الله، ۱۴۲۳ ق، *زبدة التفاسیر*، قم، بنیاد معارف اسلامی.
- کرمی حویزی، محمد، ۱۴۰۲ ق، *التفسیر لکتاب الله المنیر*، قم، چاپخانه علمیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ج ۴.
- محمد المدنی، محمد، ۱۴۱۲ ق، *المجتمع الاسلامی كما تنظمه سورة النساء*، قاهره، المجلس الاعلی للشئون الاسلامیه، ج ۲.
- مراغی، احمد بن مصطفی، بی تا، *تفسیر المراغی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۸۰، *تفسیر روشن*، تهران، مرکز نشر کتاب.
- مصطفوی، حسن، بی تا، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ج ۳.
- مظفر، محمدرضا، ۱۳۷۵، *المنطق*، قم، فیروزآبادی، ج ۱۲.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- هلالی، سلیم بن قیس، ۱۴۰۵ ق، *کتاب سلیم بن قیس الهلالی*، قم، الهادی.